

اینجا همه سفید ها خاکستری شدند  
وقتی صدای سرفه همسایه می رسید  
وقتی که جای دست تو بر صورتم نشست  
وقتی صدای گریه من تا خدا رسید  
\*

اینجا همه سفید ها خاکستری شدند  
وقتی که باران بر لباس شسته می بارید  
وقتی به دست روزهای آخر پاییز  
خورشید مرده بر تنم تابید  
\*

اینجا همه سفید ها خاکستری شدند  
وقتی برادر داد می زد ، داد  
وقتی معلم درس می پرسید  
با چوب می زد بر سر فریاد  
\*

اینجا همه سفید ها خاکستری شدند  
وقتی کلاغی رفت تا بن بست  
وقتی جوان هرزه ای بی جا

دل را به چشمان کسی می بست

\*

اینجا همه سفید ها خاکستری شدند

وقتی که عابر می گذشت از شب

وقتی که از دیدار تو من سیر می گشتم

می مرد قلب کوچکم در تب

\*

اینجا همه سفید ها خاکستری شدند

وقتی که شعر سبز من خشکید

خاکستری شد آسمان عشق

نیلوفر تنهایی ام پیچید

...